

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: یک هوادار

۱۳۰۳۰۱۰

تضاد به زبان ساده

به ادامه گذشته:

تضاد عمده وجهت عمده آن:

دیالکتیک به ما میآموزد که در مطالعه تضاد ها روابط و جهات مختلف تضاد ونحوه رشد آنها را نیز در نظر بگیریم. در این رابطه برای اینکه سخن به درازا نکشد من صرف به یک مثال بسنده میکنم تا تطبیقی ساختن تئوری را بدانیم. هم اکنون همه شما درجهات دیده اید که عده زیادی گروهها و سازمانهای مختلف درگیر جنگ با روسها و رژیم دست نشانده آن هستند، اینها میخواهند چه کنند، این عملکرد را چگونه میتوان در فورمول تضاد گنجانند؟ خیلی ساده میتوان گفت که روسها با تجاوز شان به افغانستان تضادی را به نام تضاد ملی آفریده اند که در یک جهت آن خود روسها و عمالشان و در جهت دیگر اکثریت عظیم ملت و همین گروه ها و سازمانها قرار دارند و جنگ موجود تضاد یا مبارزه دو جهت این تضاد است. برای حل این تضاد در قدم اول ما این تضاد را تشخیص کردیم و خود نیز در جهت ملت قرار گرفتیم و برای تسریع حل این تضاد به جنگ شرکت کردیم. ولی این همه کار نیست، تازه مسایل بُغرنجی پیش پای ما قرار میگیرد که اگر آنها را نشکافیم، برخورد درست و علمی به آن نکنیم شاید جهت گیریها را مغشوش نمائیم و خود را نیز در این گيرو دارگم کنیم. لذا باید در هر دو جهت تضاد روابط اجزای آنها را با یکدیگر نیز به ارزیابی بگیریم و قدم به قدم مراحل رشد و تکامل این روابط را نیز پیگیری کنیم. تحولاتی که به سود حرکت است باید آنها را حمایت و تقویت کنیم و از رشد تحولات منفی جلو بگیریم. حال ببینیم ظرف همین مدت دو سال و اندی جنگ چه تحولاتی در جبهه جنگ ضد تجاوزی به وجود آمده است.

احزاب و دسته های مختلف اسلامی در آغاز جنگ يك گرایش به وحدت با یکدیگر داشتند و یا در کنار هم همزیستی میکردند. مثلاً حزب اسلامی و جمعیت اسلامی باهم بودند و بعد با گروه صبغت الله مجددی در حرکت انقلاب به رهبری مولوی نبي تجمع کردند و مدتی یکجائی عمل میکردند، تا اینجا همزیستی غلبه دارد و تضادهای درونی شان هنوز در مبارزه آشکار نرسیده است، ولی حال چه؟ درپروسه تکامل خود، و یا بهتر بگوئیم رشد دمل وار خود با استفاده از احساسات مردم، هر يك از اینها از نظر کمی روز تا روز پُندیدند، پول سرشار و اسلحه و امکانات از منابع

خارجی امپریالیستی - ارتجاعی به دسترس شان قرار گرفت. تجمع میکانیکی شان توان تنظیم و اداره مشترک این وضع و این رشد دمل وار را نداشت ولذا باید متلاشی میشد (دمل سر باز میکرد).

از سوی دیگر، جهت دیگر تضاد عمده یعنی شوروی و عمالش، زیر ضربات پیگیر و همگانی خلق ما روزتا روز شکست میخورد و سنگریه سنگر را ملت ما از او پس میگیرد. سازمان ها و گروه های ارتجاعی که پیروزی مردم و شکست روس را میبینند به پندار پیروزی زود رس فرو میروند و هرکدام خواب حاکمیت خود را برکشور میبینند ولذا با تکیه بر مساعدت های موقتی میخواهند به تقویت گروه و دسته خود بپردازند.

از جهت دیگر حضور نیروهای انقلابی در جبهات و اثرگذاری های مثبت شان با ارائه نسبی خط کار سالم و عملکرد درست و شجاعانه و بالآخر جای گرفتن شان در نقاطی از کشور به مثابه يك نیروی با کیفیت عالی و گاهی تعیین کننده، انحصارگران را، به ویژه حزب و جمعیت را، به هراس انداخته و حضور این نیروها را نتیجه اغفال همقطاران دیگر خود میدانند. لذا میخواهند جهت سرکوب انقلابیون خودشان پیشقدم شوند و موانع حاکمیت انحصاری خود را از سر راه بردارند. اینها عوامل عمده و یکسری مسایل دیگر در روابط اجزای مختلف تضاد عمده در نتیجه تکامل شان حالات و شرایطی را به وجود آوردند که همزیستی بین نیروهای اخوانی و همراهان شان را خدشه دار کرد. آنها را به تجزیه کشید و حتی برخوردهای مسلحانه بین شان به وجود آمد. هم اکنون در جاهای معینی بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی درگیری های شدیدی وجود دارد. همچنان جمعیت و حرکت انقلاب، حزب و حرکت انقلاب، نهضت اسلامی و نصر و . . . بین خود درگیری مسلحانه دارند. طبیعتاً این درنده خوئی و انحصارگری نیروهای ارتجاعی، ما را که در دشمنی با خود خطرناکتر از روسها تشخیص میکنند و به آن عمل میکنند، یعنی همراه با روسها و خلقی - پرچمیها بر جبهات ما حمله میکنند، زیر ضربات قرار داده است. که باید شدیداً از آن جلوگیری کرد و کوشید تا همه تفنگ ها به طرف ارتش متجاوز روس و عمالش به صدا در بیاید که هرگز درین شرایط برخورد با اخوان و هر نیروی دیگری که میخواهد ضد تجاوز بجنگد به نفع ما و به نفع خلق ما نیست.

وضع نیروهای انقلابی هم در این مدت دستخوش تحول و تکامل شده است. اینها که در آغاز یا در جبهات جای پائی نداشتند و یا خیلی ضعیف بودند، در جاهای معینی به نیروی چشمگیری حتی از نظر کمی بدل شده اند که مناطق آزاد شده ای هم در دسترس دارند. از نظر کیفی توانسته اند با استفاده از اشکال مختلف کار خط دموکراتیک استواری را به جنبش عرضه کنند و خود را در سطح جامعه و حتی در خارج کشور به عنوان يك نیروی پیشرو و مستقل و موثر بشناسانند. این اثرگذاری را میتوان از عریدن و دندان خائیدن روسها و اخوانی ها بالای شان بهتر لمس کرد و . . .

در جهت دیگر تضاد، جهت روس و رژیم مزدورش، نیز دگرگونی هائی به وجود آمده، آنها سنگرهای مستحکم دست داشته ای خود را از دست دادند. زیر ضربات کوبنده ملت به تعویض مهره ها پرداختند. شیوه سرکوب ملت را روسیه تغییر داد. از نیروهای متحد بین المللی خویش در جنگ با ما کمک خواست، ولی اینها همه جلوشکست او را نگرفت. اکنون به افغانی کردن جنگ پناه برده است. در تحقق این نیرنگ، اول ملیش گرفته شد، در این روزها عسکر جبری و پولی (معاش بگیر) جمع میکند که آنها را حل پر ابلم نیست.

و اما شیوه دیگری را هم به کار گرفته است که از درون همین احزاب و گروه های اسلامی عده ای به اصطلاح چریک را با دادن چند میل تفنگ و دادن تامينات و پول میخرد "چریک" را به جان چریک میاندازد و جنگ را میان جبهات مقاومت میکشد و طرح افغانی کردن جنگ را پیاده میکند. این دقیقاً استفاده از تضادهای درونی جبهه مقاومت ضد روس است و بر هم زدن روابط مقاومت. سازمانها و احزاب اسلامی هم در جلوگیری از این مسأله یا بی

کفایتند و یا بعضی شریک جرم. که باید رفقای ما در همچو موارد دقیق باشند و نگذارند دشمن به حاد ساختن تضادهای عجالتاً فرعی، تضاد عمده را ماست مالی و مخدوش کند. اینها روابطی است که در اجزای دوجبهت تضاد وجود دارد و چنین تحولاتی را پیموده است.

نیروی انقلابی در متن این تحولات روز تا روز تجربه میاندوزد، درس میگیرد و به این نتیجه میرسد که پیوندش را باید با خلق عمیقتر بسازد، سازماندهی مستحکمتری به وجود بیاورد و پایگاههای اجتماعی مطمئنتری در درون جنبش ایجاد کند و در انجام این مأمول کلیه واقیعت ها وفاکتیهای عینی جامعه را در دوجبهت تضاد باید به حساب بیاورد و ارزیابی دقیق از آنها داشته باشد.

ماتریالیسم چیز دیگری نیست جز در نظر گرفتن، ارزیابی و سیستماتیزه کردن ماتریال اجتماع در موقعیتهای وجودی شان ونحوه برخورد شایسته به هر يك از آنها. ماتریال عمده اجتماع ما که جهت تکامل را در جنگ کنونی مشخص میکنند همین هائی اند که در فوق برشمردیم.

ماتریالیسم دیالکتیک در برخورد با پدیده های طبیعی و اجتماعی، ضمن پذیرش این پدیده ها به مثابه موجودات مستقل از ذهن، آنها را قابل شناخت و تغییر و تحول دانسته و متود ارزیابی وقانونمندیهای شانرا سیستماتیزه میکند، همین سیستم بندی، همین استنتاج حاصله را که بر مبنای ماتریال عینی با در نظر داشت تمام جوانب تکامل آن به وجود آمده و تئوریزه شده است، ماتریالیسم دیالکتیک میگویند. ما اگر ماتریالیستی و دیالکتیکی فکر میکنیم باید ماتریال اجتماع خویش را که تذکرش رفت و مستقل از ذهن ما وجود دارند، در نظر بگیریم. به هیچ صورت نباید با چشم پوشی از واقعیات، اعمال تمایلات ذهنی دل خوش کن، بکنیم. ما در ذهن خویش خیلی چیزها میخواهیم که فعلاً این خواست های ما عملی نیست و عملی شدن شان کار پُر زحمت و حوصله میخواهد. این منتهای ایده آل ما در جنگ است که ارتش نیرومند توده ای وپارتیزانهای دلخواه و تحت فرمان ما نیروی عمده جنگ و حتی بر آن مسلط باشند، این یکی از فراز های آرزوهای ماست، که حزب کمونیست ایجاد شده به دست خودمان در سرتاسر افغانستان حاکمیت کند و . . . ده ها آرزوی خوب دیگر.

ولی این تمایلات ذهنی ما بر واقعیات تلخ موجود، به زور و جبر یکشبه ویا به آرزوکردن اعمال نمیشوند. آرزو داشتن خوب است، اما باید پذیرفت که بین خواستن و توانستن نیز تضاد وجود دارد. فقط بادرک دقیق عینی جامعه، با ارائه مشی وبرنامه درست با کار انقلابی، شکیبائی انقلابی و خودگذری های فراوان است که در جریان رشد و تکامل انقلابی به نتایج دلخواه میرسیم و ایده ها و آرزوهای ما به واقعیات بدل میشوند.

نه مارکس وانگلس، نه لینن و مائوتسه دون و نه هم چگوارا وهوشی من هیچکدام اعمال تمایلات ذهنی را مجاز نمیدانستند. پیوسته تاکید شان بر آن بود که با در نظر داشت شرایط مشخص با توجه عمیق به واقعیات عینی، تضادهای مشخص، جای مشخص تضادها، دوجبهت هرتضاد و روابط متقابل تضاد در پدیده ها، اقدام به عمل کنیم. راه حل مشخص ارائه دهیم. در غیر آن به انحرافات دگماتیستی یا امپریستی چپ و راست میافتمیم که نتیجه اش منفی است.

در خاص بودن تضادها مسأله جدی قابل بحث دیگر تشخیص تضاد عمده و جهت عمده تضاد است. اگر از سری تضادهائی که در يك پروسه وجود دارد، (در پروسه های معلق طبیعی و اجتماعی چندین تضاد وجود دارد) به درک و تشخیص تضاد عمده موفق نشویم به ماهیت پروسه پی نمی بریم و آنرا نمی شناسیم. برای شناخت يك پدیده باید تضاد عمده آنرا که شاخص پدیده است تشخیص و آنرا دقیقاً بشناسیم.

تضاد عمده چیست؟ چه وقت و چرا يك تضاد عمده میشود؟

ابتداء طبق روال صحبت از مثال طبیعی آغاز میکنیم. در پروسه حیات در يك موجود حیه تضاد های مختلفی وجود دارد، مثل تضاد بین انابولیس و کتابولیس، تضاد بین نور و عدسیه چشم، تضاد بین امواج صوتی و پرده گوش، تضاد بین خواسته های این موجود و توانمندیهایش در برآوردن آنها و . . . یکسری تضادهای دیگر که در مجموع اینها در پدیده حیات، يك تضاد تعیین کننده است و ماهیت حیات یعنی زنده بودن را درین موجود تعیین میکند. همین تضاد را با همین خصوصیتش در موجود زنده تضاد عمده میگویند و آن تضاد بین انابولیس و کتابولیس است که وجود آن عامل اصلی پدیده حیات در موجود زنده است. موجود زنده در نتیجه عملکرد همین تضاد جریان جذب و دفع را انجام میدهد و حیات را به پیش میبرد.

در اجتماع خود ما نیز تضادهای متعدد وجود دارد که بعضی ها تضادهای اساسی اند. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و تضاد بین دهقانان و فئودالیسم تضادهای اساسی جامعه ما به حساب میآیند. هکذا تضادهای دیگری نیز بین پرولتاریا و دهقان، بین بورژوا و فئودال، خرده بورژوازی و بورژوازی، تضاد بین شهر و ده، بین روشنفکر و ملت، تضاد بین خود روشنفکران و . . .

تضادهای دیگری هم در جامعه ما وجود دارند. ولی خصلت جامعه ما را در همین مرحله از تکاملش کدام تضاد تعیین میکند؟ جامعه ما با تجاوز روس به يك جامعه مستعمره تحول منفی کرده است، کدام يك از این تضادها خصلت مستعمره بودن جامعه ما را تعیین میکند؟ تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی؟ نه! تضاد بین دهقانان و فئودالها؟ نه! تضاد بین روشنفکران؟ هرگز! تضاد بین پرولتاریا و دهقانان؟ به هیچ صورت نه! پس کدام تضاد؟

تضاد بین سوسیال امپریالیسم روس و عمالش با خلق افغانستان. این تضاد خصلت مستعمره بودن جامعه ما را تعیین میکند و تضاد عمده است. هم اکنون جهت تجاوز، که مستعمره بودن با آن مربوط میشود، جهت عمده تضاد را میسازد. فقط با حل این تضاد عمده است که میتوان به حل تضاد های دیگر دست یافت. تا این تضاد عمده باقی است، هر نیروییکه حل تضاد دیگری را عمده بسازد به گمراهی سفر میکند و بر عمر استعمار روس در کشور ما میافزاید. به گفته لنین از زنجیر مسایل باید به حلقه اساسی دست یافت، تا از طریق آن حلقات دیگری را نیز پیهم به دست آوریم .

با عمده قرار دادن جنبش آزادیبخش در پروسه تکامل اجتماع ما و در آمیزش با آنست که به روستا ها دست مییابیم و به نیاز دهقانان پاسخ میدهم. با وارد شدن درین عرصه گاه است که از نیروی منفعل در خود به نیروی موثر برای مردم گذار میکنیم، با تحلیل منطبق با واقعیتی که در جریانش قرار داریم راه حل تضاد های دیگر را می یابیم، نه اینکه هواپندان آسمان و ریسمان گز کنیم .

با تشخیص تضاد عمده و جهت عمده تضاد است که میتوانیم دشمنان را رده بندی کرده و متناسب با آن آرایش قوا کرده و به اهداف اولیه و دراز مدت برسیم .

مسئله دیگری که جداً به آن باید توجه کرد. مسئله همگونی و مبارزه تضاد است. در هر پدیده ای، چه طبیعی و چه اجتماعی، مبارزه تضاد عمده مطلق و همگونی شان نسبی است. اگر مبارزه تضاد را بدون همگونی در نظر بگیریم در مسایل اجتماعی به چپروی های درمیغلطیم که نتایج ناگواری همراه دارد. هرگاه همگونی بدون مبارزه را بپذیریم به راست روی درمیغلطیم که تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی و انحلال طلبی محصول آنست. حال این مساله را قدری میشکافیم :

“همگونی، تطابق، وحدت، نفوذ متقابل، وابستگی متقابل (یا مشروط بودن متقابل)، ارتباط متقابل و یاهمکاری متقابل” به قول مائوتسه دون اینها همه اصطلاحاتی برای يك مفهوم واحد هستند که از آن دو نکته منظور نظر است :

۱ - در پروسه تکامل هر شی یا پدیده ای، وجود هریک از جهات متضاد شرطی است برای وجود جهت دیگر و هر دو جهت در یک مجموعه واحد همزیستی میکنند. به چه شکل؟ باز طبق روال بحث خود یک مثال طبیعی میآوریم؛ آب را در نظر میگیریم، آب از دو عنصر که دارای ولانسهای متضاد اند ترکیب یافته است. با این ولانسهای متضاد (مثبت و منفی) است که هایدروجن و اکسیجن باهم ترکیب میشوند. وجود اکسیجن بدون وجود هایدروجن پدیده ای به نام آب را به وجود نمیآورد. اگر وجود اکسیجن و هایدروجن را در نظر بگیریم ولی روابط متقابل بین این دو عنصر و تاثیر و نفوذ پذیری خاص شان از یکدیگر را در شرایط ویژه در نظر بگیریم باز حاصل آب نیست. فقط با وحدت، تقابل، و روابط متقابل، همبستگی، تاثیر و نفوذ متقابل و موجودیت دوجهد متضاد در شرایط معین زیست است که پدیده ای میتواند وجود داشته باشد و وجود هریک از جهات متضاد شرط وجود جهت دیگر و لذا شرط وجود پدیده مورد نظر است. در مثال پدیده های اجتماعی میبینیم وقتی پدیده ای را بنام فنودالیزم به ارزیابی بگیریم، اگر دوجهد متضاد این پدیده یعنی دهقان و فنودال و شرایط و مناسبات معینی (شیوه تولید فنودالی) وجود نداشته باشد مفهومی به نام فنودالیزم در جامعه نمیتواند وجود داشته باشد. وجود فنودال و دهقان، در رابطه متقابل، همزیستی متقابل، تاثیر، نفوذ پذیری و وحدت متقابل که نحوه خاص خود را دارد (مناسبات تولیدی فنودالی) مشخص جامعه فنودالی هستند. اگر هریکی از اینها نباشد (دهقان یا فنودال) پدیده ای به نام فنودالیزم وجود ندارد.

در جامعه سرمایه داری پرولتاریا و بورژوازی رامیتوانیم در نظر بگیریم که هیچکدام بدون دیگری قادر نیست جامعه سرمایه داری را بسازد. فقط در وحدت و همزیستی، تقابل، نفوذ متقابل و . . . این دو جهت متضاد است که پدیده ای به نام سرمایه داری اظهار وجود میکند. شرایط وجود و همزیستی این دوجهد متضاد، رشد صنایع عظیم، سلب کامل مالکیت از پرولتاریا، تمرکز وسایل تولید در دست بورژوازی و . . . یعنی شیوه تولید بورژوازی به حساب میآید. ببینید دیالکتیک چقدر مسایل را دقیق و روشن بیان میکند. عرض کردم که تاثیرات روابط متقابل و شرایط لازم را باید در نظر گرفت، اگر آن شرایط نباشد مثلاً اکسیجن و هایدروجن نمیتوانند آب را بسازند. تحت هرگونه شرایطی این دو عنصر به آب تبدیل نمیشوند. تحت هرگونه شرایطی نمیتواند پرولتر و بورژوا به وجود بیاید و سیستم بورژوازی را بسازد و یا تحت هر شرایطی این سیستم را برهم بزنند. همان ویژگی ها و شرایط خاص و معین خود را هریک از این جهات متضاد باید داشته باشند تا بتوانند علی رغم اختلاف جهت باهم همزیستی کنند و پدیده ای معینی را بسازند.

در جامعه کنونی ما هم اکنون شرایطی به وجود آمده که در جنگ ضد تجاوز روس نیروهای متضاد از نظر منافع درازمدت، میتوانند در یک جبهه وسیع، ولو به طور مشروط و گذرا، در کنار هم قرار بگیرند. پدیده جنگ آزادیبخش ملی لازمه اش ایجاد جبهه وسیع متحد ملی از تمام طبقات و اقشار گوناگون و حتی متضاد، ضد تجاوز است. در این جبهه است که باید نیروهای متضاد برای حل تضاد عمده در کنار هم قرار بگیرند، پس باید بیاموزند که چگونه باهم همزیستی کنند، ارتباط متقابل، نفوذ متقابل، وابستگی متقابل، همکاری متقابل و . . . همه اینها شرایط دیالکتیکی ایجاد پدیده به نام جبهه متحد ضد تجاوزی است. کسی که نخواهد این مناسبات را با نیروهاییکه موقتاً در کنار آنها باید قرار بگیرد، برقرار کند، به جنگ آزادیبخش ملی ضربه میزند. و کسی هم که این روابط و مناسبات را مشروط، نسبی و گذرا نبیند و قدم به قدم رسوبات ناسالم افکار و اندیشه های طبقات دیگر را در یک کار عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی از خود نزاداید به یک هویت زدائی و زوال خود تن داده است. لذا رفقا باید تمام این جوانب دیالکتیک را در نظر بگیرند. نه به چرندیات نفی هرگونه همکاری و همزیستی با دیگران تن در دهند و نه به دنباله روی و هویت زدائی. بلکه به عکس با مبارزه با این دو انحراف استوارانه و اصولی حرکت کنند. این یک نکته از همگونی بود و اما نکته دیگر :

۲ - تحت شرایط معین هر يك از دو جهت متضاد به ضد خود بدل میگردد. این معنای دیگری از همگونی است (درین رابطه مثال طبیعی از تعاملات درونی تضاد ها در زمین و ایجاد حرکات تکتونیکی و ساختار های جیولوژیکی و تبدیل آنها به یکدیگر ارائه شده که خیلی تخصصی و اکادمیک و در عین زمان با اشاره به نقشه و مفصل بود لذا از نوار به تحریر نیاوردیم عذر مارا بپذیرید) در مثال اجتماعی باز هم پرولتاریا و بورژوازی را در نظر میگیریم :

پرولتاریا در جامعه سرمایه داری يك طبقه محروم است و سلب مالکیت شده. به عکس بورژوازی حاکمیت دارد، غالب است، وسایل تولید در مالکیت اوست، سهم زیاد از توزیع میبرد، مصرفش فوق العاده است، در تولید نقش ندارد و... اینها امتیازاتی هستند که بورژوازی در آن شرایط دارد. ولی وقتی پرولتاریا به مرحله ای از رشد فکری - سیاسی میرسد که با بسیج توده ها انقلاب میکند و سیستم سوسیالیستی را به وجود میآورد. اینجا دیگر مالکیت بورژوازی بزرگ به نفع جامعه مصادره میشود، در تولید باید مانند دیگران حصه بگیرد، مصرف به اندازه کارش بکند و از نظر سیاسی و اقتصادی از صدر به ذیل کشیده میشود. پرولتاریا به عکس بالا میآید و به حاکمیت میرسد، دیکتاتوری بورژوازی را که بر اکثریت مردم ستم میکرد به دیکتاتوری پرولتاریا که حافظ منافع اکثریت است تعویض میکند و خلاصه در تمام ارکان جامعه دگرگونی و جابه جایی به وجود میآید و تضاد به یکدیگر تبدیل میشوند. این نوع دیگر همگونی تضاد است.

در جامعه موجود ما به بینیم. در موقف نیروهای مختلف درگیر در جنگ طی این مدت نظری بیندازیم. نیروهای انقلابی نخست به شکل نیروهای خیلی ضعیف در جنگ علیه تجاوز روس شرکت کردند و در روستاها و درجهات در کنار نیروهای دیگری که برخی ها وابستگان امپریالیسم هستند قرار گرفتند. علی رغم کار شکنی های نیروهای ارتجاعی این نیروهای انقلابی بودند که با درس آموزی از همگونی تضاد به اشکال مختلف کار توانستند روابط خود را حفظ کنند و توسعه دهند. کار تکامل این نیروهای انقلابی بالا گرفت و به مناطق معینی کنترل و حاکمیت پیدا کردند. اگر دیروز برای عبور از این محل های معین میبایست روشنفکران و نیروهای مردمی مخفیانه عبور کنند و یا از دیگران مجوز بگیرند، امروز به عکس برای عبور نیروهای دیگر از این محل موافقه نیروهای انقلابی و مجوز شان لازم است. این نوعی جا عوض کردن تضاد است که در آن، در محل خاصی، نیروهای معینی که مسلط بودند، تسلط شانرا از دست دادند و به جای آن نیروهای دیگری که ضعیف بودند، مسلط گشته اند. این نوع دیگری از همگونی تضاد است که تحت شرایط خاصی عمل میکند. با تکیه به همین اصل همگونی تضاد و تبدیل يك شی به ضد خود است که میتوان با عملکرد سالم مطمئن بود که نیروی انقلابی در سراسر کشور از نیروی ضعیف به نیروی قدرتمند تضاد بدل میشود، و نیروهای ارتجاعی که هم اکنون با مساعدت شرایط ویژه برجبهات مسلط هستند به نیروی تابع جا عوض خواهند کرد. هکذا روسها و عمالشان از حاکمیت به زیر کشیده شده و کشور ما آزاد میشود.

اگر این نوع همگونی وجود نداشته باشد، دیالکتیک میگوید که پدیده یا شی نمیتواند وجود داشته باشد. یعنی اگر نیروهای انقلابی در جنگ آزادیبخش به نیروی رهبری کننده بدل نشوند، جنگ آزادیبخش به گمراهی کشیده میشود که دیگر جنگ آزادیبخش نیست، بلکه ستیزه و کشتار مزدورانی خواهد بود برای تصرف قدرت بیشتر و تأمین منافع اربابان. یعنی پدیده ای به نام جنگ آزادیبخش نمیتواند وجود داشته باشد، اگر شی به ضد خود تبدیل نشود، نو و کهنه شدن مفهومش را از دست میدهد. در مثال بالا اگر نیروی انقلابی به نیروی حاکم و نیروی حاکم کنونی به نیروی ضعیف و تابع تبدیل نشود، باز همان استقرار سیستم های پیشین حاکمیت است و بقای کهنه که هرگز در جهت تاریخ نیست و نمیتواند پایا و متکامل باشد. ما در طبیعت و در اجتماعات مختلف شاهد هزاران نو و کهنه شدن پدیده ها و قضایا هستیم. جامعه ما نیز آستان پدیده نوین است.

ادامه دارد